

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هفتاد و چهارم، پاییز ۱۴۰۳: ۱۴۶-۱۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۵

نوع مقاله: پژوهشی

شیوه‌های شخصیت‌پردازی در رمان «پیامبر بی‌معجزه» محمدعلی رکنی

* خدیجه صفری کندسری

** مهدی محمدی

چکیده

از عناصر اصلی و تأثیرگذار در داستان و رمان، شخصیت و شخصیت‌پردازی است. بدون وجود این مهم، داستانی شکل نمی‌گیرد. در واقع شخصیت و شخصیت‌پردازی، پیکره اصلی هر داستانی را تشکیل می‌دهد؛ بدین صورت که نویسنده داستان با خلاقیت، مهارت، طرح منسجم و دمیدن اعمال و رفتار مورد نظر در شخصیت‌ها، به خلق و آفرینش شخصیت‌های ماندگار دست می‌یابد. رمان «پیامبر بی‌معجزه» اثر محمدعلی رکنی، رمانی است که شخصیت اصلی در آن، پس از طی طریق و سیری آفاقی و انفسی و در نهایت رسیدن به دریافتی نو، به میان مردم بازمی‌گردد؛ سلوکی که در کنج حیره‌ها میسر نمی‌شود و لازمه آن، بریدن از همه منبئات است. پژوهش حاضر به شیوه تحلیلی-توصیفی در پی آن است که شخصیت‌پردازی در این رمان را بررسی کند. «پیامبر بی‌معجزه»، داستان سفر تبلیغی یک روحانی به اتفاق همسرش را به منطقه‌ای دورافتاده روایت می‌کند که زن و شوهر داستان در میانه راه، گرفتار اشار می‌شوند و این گرفتاری، خود شروع ماجرای پرافتوخیز است. نتایج نشان می‌دهد که این رمان، یکی از رمان‌های شخصیت‌است؛ زیرا داستان آن، حول محور شخصیت اصلی می‌چرخد. همچنین اغلب شخصیت‌های اصلی آن نیز شخصیتی پویا دارند که در پایان ماجرا، هر کدام به نوعی دچار تغییر و تحولی درونی می‌گردند.

واژه‌های کلیدی: شخصیت‌پردازی، روایت، رمان، پیامبر بی‌معجزه و محمدعلی رکنی.

Safari_kh@pnu.ac.ir

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

** نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

mehdi.mohammadi@pnu.ac.ir



مقدمه

داستان شامل هر نوع نوشته‌ای است که در آن ماجرای زندگی به صورت حوادث مسلسل گفته می‌شود (براهنی، ۱۳۶۱: ۴۰). ای. ام فورستر^۱، رمان‌نویس انگلیسی نیز در کتاب «جنبه‌های رمان»، داستان^۲ را نقل و روایت و رخدادهایی تعریف می‌کند که بر اساس توالی زمانی سامان یافته باشند و پیرنگ^۳ را نیز نقل روایت همان رخدادهای زمانمند می‌داند که این بار، اصل علیت نیز بر آنها سایه افکنده است (فورستر، ۱۳۶۹: ۱۱۲). هر داستان از عناصری نظیر موضوع، درون‌مایه، شخصیت، دیدگاه، صحنه، لحن، فضا، زبان، عمل (حادثه)، طرح، زمان، مکان، سبک و تکنیک تشکیل شده است. در میان عناصر داستان، دو عنصر «عمل» و «شخصیت»، نقشی اساسی دارند، به طوری که گفته‌اند شخصیت چیزی نیست مگر تعریف رخداد و رخداد، چیزی نیست مگر تعریف شخصیت و در واقع کلیه عوامل داستان، علت وجودی خود را از عامل شخصیت دریافت می‌کنند (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۴۱۵).

شخصیت، معادل واژه انگلیسی کاراکتر^۴ به معنای حکاک و عمیقاً خراشیدن است. در یونان قدیم، این واژه برای طرح‌های منثوری که مجموعه‌ای از تیپ‌های مختلف بود، به کار می‌رفت. این نوع نوشته را تئوفراستوس (۲۳۷۲-۲۸۷)، شاگرد ارسطو پایه‌گذاری کرد. البته قبل از او، ارسطو در نخستین بررسی و تحلیل شخصیت داستانی در «فن شعر» به تحلیل و بررسی شخصیت در تراژدی پرداخته بود (ارسطو، ۱۳۷۷: ۴۷). پس از او در قرون وسطی ادامه یافت و به طور جدی از قرن هفدهم، بحث شخصیت‌پردازی آغاز شد و از اواخر قرن هجدهم با رمان‌های «هنری جیمز» به اوج خود رسید (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۲۷). در عصر حاضر نیز جایی برای کلی‌گویی و خودمرکزبینی نویسنده نیست، بلکه نویسنده باید همواره با شخصیت‌های داستانش زندگی کند و با آنها انس بگیرد (بارونیان، ۱۳۸۷: ۲۸۷).

در باب شخصیت و شخصیت‌پردازی، تعاریف مختلفی ارائه شده که همگی بر اهمیت

1. Edward Morgan Forster

2. Story

3. Plot

4. Kharassein

آن تأکید دارند. میلان کوندرا در «هنر رمان»، شخصیت‌ها را حقیقت‌های گنجانده‌شده «من»های تصویری می‌داند (کوندرا، ۱۳۹۳: ۳۸). بدین معنا که شخصیت‌ها در واقع از جهان خود ما و زندگی اطراف ما نشأت می‌گیرند؛ حقیقت‌هایی که ما در زندگی روزمره کم و بیش با آنها درگیر هستیم. در تعریف دیگر، ظهور اشخاص ساخته‌شده در داستان (اعم از قصه، رمانس، داستان کوتاه، رمان و نمایشنامه) را شخصیت می‌نامند؛ شخصی که کیفیت روانی و اخلاقی‌اش در عمل او، یعنی آنچه می‌گوید و انجام می‌دهد، پدیدار باشد. خلق چنین شخصیت‌هایی را که برای مخاطب در حوزه داستان مثل افراد واقعی جلوه می‌کنند، شخصیت‌پردازی می‌خوانند (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۱۲۲).

بنابراین می‌توان گفت که شخصیت، مجموعه‌ای از گرایز، تمایلات، صفات و عادات فردی و یا به بیانی، مجموعه کیفیت‌های مادی، معنوی و اخلاقی است که در کردار، رفتار و گفتار فرد جلوه می‌کند و او را از دیگر افراد متمایز می‌سازد (یونسی، ۱۳۶۹: ۵۳۱). همچنین شخصیت یکی از عناصر عینیت‌دهنده به زندگی اجتماعی قصه است. در اهمیت این عنصر، بی‌دلیل نیست که «آندره ژید» با تأکید تمام می‌گوید: «هرگز عقیده‌ای را بیان نکن، مگر از طریق شخصیت» (براهنی، ۱۳۶۱: ۴۳۹). هنری جیمز، استاد شخصیت‌پردازی و طرح داستان نیز در ایجازی که خلاف عادت همیشگی او بوده، شخصیت را همان طرح داستان دانسته است (کرس، بی‌تا: ۵). بنابراین شخصیت‌ها همواره در آثار ادبی به انواع و اشکال مختلف وجود داشته‌اند؛ زیرا آفرینش یک اثر ادبی، آن هم قصه، داستان و رمان، بدون وجود شخصیت‌ها امکان‌پذیر نبوده و نیست. شخصیت‌ها را باید پایه‌هایی دانست که ساختمان یک اثر روی آن بنا می‌شود. هر قدر این پایه‌ها با استحکام‌تر باشند، بنا، محکم‌تر و پایدارتر و از گزند زمانه مصون‌تر خواهد بود (دقیقیان، ۱۳۷۱: ۲۰).

با توجه به اهمیت این موضوع، پژوهش حاضر بر آن است که به بررسی عنصر شخصیت در رمان «پیامبر بی‌معجزه» اثر محمدعلی رکنی بپردازد. این رمان، دومین رمان از نویسنده نام‌آشنای قمی است که پیش از این با رمان «سنگی که نیفتاد» توانست جایزه کتاب سال شهید غنی‌پور را از آن خود کند. «پیامبر بی‌معجزه» نیز در بخش «داستان بلند و رمان»، نامزد دریافت چهاردهمین جایزه ادبی «جلال آل‌احمد» قرار گرفته بود.

رمانی که رکنی خلق کرده، در دسته رمان‌های شخصیت جای دارد. رمان شخصیت، رمانی است که در آن به معرفی خصلت‌ها و خصوصیات شخصیت‌ها، بیشتر از حوادث و موقعیت و عناصر دیگر داستان توجه می‌شود. در این رمان، شخصیت‌ها وجود مستقل دارند و بر اساس پیرنگ داستان خلق نمی‌شوند. بدین معنا که وضعیت و موقعیت در آن، نوعی یا تیپیک هستند؛ یعنی به این منظور به وجود می‌آیند تا اطلاعات بیشتری درباره شخصیت به خواننده بدهند و یا شخصیت‌های جدیدی را به او شناسانند (میرصادقی، ۱۳۹۴ الف: ۵۲۷). بنابراین «پیامبر بی‌معجزه» را نمی‌توان رمان وضعیت نامید و باید در زمره رمان‌های شخصیت جای دارد.

پیشینه پژوهش

درباره شخصیت‌پردازی در سایر آثار داستانی، تحقیقات مستقل و ارزشمندی به رشته تحریر درآمده که از آن جمله می‌توان به پژوهشی با عنوان «شخصیت‌پردازی در رمان دشت‌های سوزان» که رمانی شبه‌تاریخی است، اشاره نمود. فرهنگی و آقایی (۱۳۹۲) در این مقاله نشان دادند که تحلیل شخصیت‌های هر داستان از راه‌های فهم و شناخت داستان و گفتمان حاکم بر آن صورت می‌پذیرد. این رمان از جمله رمان‌های پُر شخصیت است که نویسنده در آن هم از روش مستقیم و هم غیر مستقیم برای شناساندن شخصیت‌ها بهره برده است.

در همین راستا خواجه‌پور و علامی (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان نخل‌ها و آدم‌ها» نشان دادند که علاوه بر توصیف مستقیم شخصیت‌ها، در سیر تکاملی داستان، گفت‌وگوها، اعمال و رفتار، افکار و حتی توصیف ظاهر هم می‌تواند در معرفی شخصیت‌ها به مخاطب بسیار مؤثر باشد.

همچنین مسعودی‌فر (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان یک عاشقانه آرام» بیان کرده است که موفقیت هر داستان، بیش از هر امری در گروی توانایی داستان‌نویس در ترسیم اشخاص داستان و شخصیت بخشیدن به آنهاست. گرجی و حامدی (۱۳۸۹) نیز در پژوهش «بررسی و تحلیل رمان بیوتن با تأکید بر عنصر

شخصیت‌پردازی»، تحول درونی شخصیت‌ها را از گفتمانی به گفتمانی دیگر بررسی کرده‌اند. با مراجعه به فهرست کتب، مقالات و پایان‌نامه‌های نوشته‌شده مشخص می‌شود که درباره شخصیت و شخصیت‌پردازی در آثار نویسندگان معاصر و غیر معاصر، پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته، اما درباره آثار محمدعلی رکنی، پژوهشی انجام نشده است.

اهمیت و ضرورت پژوهش

از آنجا که رمان‌های محمدعلی رکنی در سال‌های اخیر یعنی سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ به چاپ رسیده، به نظر می‌رسد که جای پژوهش در آثار او خالی است. در زمینه بررسی عناصر داستانی اعم از شخصیت و شخصیت‌پردازی رمان‌های رکنی، پژوهشی صورت نگرفته و پژوهش پیش رو می‌تواند دریچه‌ای برای شناخت بیشتر آثار داستانی او باشد. همچنین تاکنون پژوهشی درباره شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان «پیامبر بی‌معجزه» صورت نگرفته و نوشتار حاضر سعی بر آن دارد که شخصیت‌های این رمان را بررسی کند. ضرورت انجام این پژوهش در آن است که با تحلیل شخصیت‌پردازی این رمان بتوان به گوشه‌ای از شخصیت‌پردازی در آثار نویسندگان دهه نود اشاره کرد تا راهگشایی برای پژوهشگران علاقه‌مند به دهه‌های نو باشد.

روش و پرسش‌های پژوهش

روش پژوهش این مقاله، روش توصیفی-تحلیلی است که بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای صورت پذیرفته است. پس از بحثی کوتاه درباره زندگی و آثار محمدعلی رکنی، انواع شخصیت و روش‌های شخصیت‌پردازی در این رمان تحلیل خواهد شد. پرسش‌های این پژوهش نیز چنین است:

- کاربرست شیوه‌ها، انواع و مؤلفه‌های شخصیت‌پردازی در تبیین تغییر شخصیت‌ها در «پیامبر بی‌معجزه» چگونه است؟
- شخصیت‌های فرعی در سیر و سلوک آفاقی و انفسی شخصیت اصلی، چه نقشی دارند؟

زندگی و آثار محمدعلی رکنی

محمدعلی رکنی، نویسنده و منتقد ادبی، در سوم بهمن ۱۳۶۲ در شهر سیرجان متولد شد. رکنی علاوه بر تحصیلات دانشگاهی، تجربه تحصیل در حوزه را نیز دارد. ارشد فلسفه دین از دانشگاه ادیان و مذاهب، ارشد ادبیات نمایشی از دانشکده صدا و سیما و سطح سه حوزه علمیه قم در کارنامه تحصیلاتش ثبت شده است. او از سال ۱۳۹۳ به شکل جدی داستان‌نویسی را شروع و کارگاه‌های داستان و رمان متعددی را برگزار کرد. همچنین داوری چند جشنواره ادبی را نیز بر عهده داشته است. آثار داستانی او عبارتند از: «سنگی که نیفتاد»، «یک لبخند بی‌انتها»، «مهاجر»، «پیامبر بی‌معجزه»، «یک تکه ابر»، «ما همه برهنه‌ایم» که جوایزی از جمله جایزه جلال و جایزه جشنواره اشراق، خاتم و شهید حبیب غنی‌پور را از آن خود کرده است.

خلاصه رمان «پیامبر بی‌معجزه»

روایتگر داستان، روحانی‌ای به نام سید حمید نبوی است که برای برگزاری مراسم روضه‌خوانی در شب عاشورا، راهی یکی از روستاهای مناطق مرزی می‌شود. همسرش لعل با پافشاری و علی‌رغم مخالفت سید حمید، در این سفر با او همراه می‌شود که در میانه راه در دست اشار اسیر می‌شوند. قادر، سردسته قاچاقچیان با دیدن سید با خود عهدی می‌بندد و سر او قمار می‌کند؛ اینکه او را نزد آسا، رئیسشان ببرد. اگر سید حمید بتواند از دست آسا، جان سالم به در ببرد، پس روحانی به‌حق است و شفای دختر فلجش هم حتماً برایش میسر است. با این نیت او را از جمع بقیه افراد جدا کرده، با خود به منطقه‌ای به نام ششصدوبیست که تا به حال پای هیچ غریبه‌ای به آنجا نرسیده، می‌برد.

تنها ساکنان ششصدوبیست، آسا، همسرش و نوّه او هستند که سید در بدو ورودش متوجه می‌شود پسر آسا یعنی حاتم، به خاطر قاچاق مواد مخدر اعدام شده و او مجبور می‌شود بر جنازه او نماز بخواند. سید حمید در ادامه به خاطر شباهت زیادی که به حاتم دارد، با اصرارهای فراوان همسر آسا مبنی بر آزادی سید، از معرکه جان سالم به در می‌برد؛ ولی از او قسم می‌گیرند که اگر روزی آسا را دید، او را لو ندهد و حرفی از ششصدوبیست نزند. قرار می‌شود که قادر او را به نزدیک جاده ببرد و همان‌جا رها کند.

قادر با توجه به قراری که با خود گذاشته، بی‌توجه به سفارش آسا، سید را آزاد نمی‌کند و او را به خانه کوچک و گلی‌ای که در دل بیابان دارد، می‌برد. در آنجا سید با همسر و دختر فلج قادر که نرگس نام دارد، روبه‌رو می‌شود که این رویارویی، مقدمه‌ای برای تحوّل شخصیت اصلی داستان است. زن قادر قبلاً در جایی دیده که روحانی با خواندن ذکری و دمیدن در آب و خوراندن آن به پسر فلجی، او را شفا داده و بنابراین استدلال پافشاری دارد که قطعاً سید نیز می‌تواند دختر آنها را شفا دهد. قادر و همسرش، نرگس را در کلبه به امید معجزه و شفا یافتنش با سید تنها می‌گذارند و خود آنجا را ترک می‌کنند.

بعد از گذشت سه روز که سید از آمدن قادر و زنش ناامید می‌شود، به همراه نرگس و سگشان «کلبو» از کلبه خارج می‌شود و در بیابان بی‌مقصد به راه می‌افتند. در مسیر متوجه می‌شود که قادر و زنش با ماشین به درّه پرت شده و جانشان را از دست داده‌اند، در سرمای بیابان در چند قدمی مرگ هستند که ناگهان سیدی ناشناس در آنجا ظاهر شده، آنها را نجات می‌دهد و به روستای سلطان آباد می‌برد. این اتفاق و یا مکاشفه منجر به تحوّل سید و پیدایش نگاهی نو در او می‌شود.

بحث و بررسی

شخصیت‌های داستان، افرادی هستند که با اعمال، گفتار و رفتارشان، داستان را به وجود می‌آورند (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۷۳). برای بهتر شناختن شخصیت‌ها می‌توان به ویژگی‌های ظاهری، شخصیتی، تاریخچه زندگی ارتباط و پیوند با اطرافیان، میزان کشمکش و تغییر و دگرگونی‌اش توجه نمود (سی‌کلارک، ۱۳۷۸: ۷۷). شخصیت‌ها، انواع گوناگونی دارند که نویسنده به فراخور فضای داستان در موقعیت‌های مختلف از آنها استفاده می‌کند.

رمان «پیامبر بی‌معجزه»، رمانی پرکاراکتر نیست، اما به واسطه شخصیت اصلی، با شخصیت‌های مختلفی روبه‌رو می‌شویم که ویژگی‌های متفاوتی دارند. گویی که همه از دل جامعه برخاسته‌اند و افرادی هستند که یا به نوعی در اطراف خود، نمونه‌ای از آنها را با چنین وجوه انسانی سراغ داریم و یا اینکه حتی خودمان در وجهی از وجوه شخصیتی با آنها مشترک هستیم. همگی این خصلت‌ها موجب شده که شخصیت‌ها در این رمان برای

مخاطب باورپذیر باشند و خواننده تا پایان داستان با آنها همراه شود. در ادامه به بررسی انواع شخصیت‌ها در این رمان از منظر نقش، کیفیت و میزان تحول‌پذیری می‌پردازیم.

انواع شخصیت‌ها در رمان پیامبر بی‌معجزه

شخصیت‌ها از نظر نقش (اصلی و فرعی)

یک نویسنده هم در رمان‌های داستانی و هم در رمان‌های عاشقانه و یا سایر ژانرها به گونه‌های مشخصی از شخصیت‌ها نیاز دارد تا داستان‌ش را پیش برده، مخاطب را هیجان‌زده نگه دارد. در این بخش، از میان گونه‌های مختلف شخصیت، دو گونه مهم آن را که از نظر نقش در این رمان پررنگ‌تر هستند، بررسی می‌کنیم.

در همه داستان‌ها، مهم‌ترین نقش بر عهده «شخصیت اصلی» است و «شخصیت فرعی»، نقش یار کمکی را دارد؛ بدین صورت که شخصیت‌های دیگر به واسطه ارتباط و تعاملی که با شخصیت اصلی دارند، شناخته می‌شوند. شخصی را که در محور داستان یا رمان قرار می‌گیرد و نظر مخاطب را به خود جلب می‌کند، «شخصیت اصلی» یا «شخصیت مرکزی» داستان می‌نامند. البته مناسب است که از شخصیت مرکزی به عنوان «شخصیت اصلی» یاد شود و از آوردن عنوان «قهرمان» برای او پرهیز کنیم؛ زیرا هر شخصیت مرکزی لزوماً و در همه حال خصوصیات قهرمانی شخصیت‌های قصه را ندارد و ممکن است انسانی معمولی و یا حتی شخصیتی شرور که فاقد خصوصیات قهرمانی است، باشد (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۹۱-۹۲).

البته در رمان «پیامبر بی‌معجزه»، سید حمید یعنی شخصیت اصلی داستان، قهرمان داستان نیز می‌باشد که وقایع داستان و سایر شخصیت‌ها، حول محور کنش‌های او شکل می‌گیرند. از دیگر شخصیت‌های اصلی این رمان که نقش پررنگی در داستان دارند، می‌توان به آسا، لعیا و قادر نیز اشاره کرد.

همان‌طور که اشاره شد، سایر شخصیت‌ها به واسطه حضور و ارتباطی که با شخصیت اصلی دارند، دیده می‌شوند و به داستان، گرما و حرارت می‌بخشند. شخصیت‌های فرعی هیچ‌گاه مرکز توجه نیستند، ولی به شخصیت اصلی نزدیکند و به شکل‌های مختلف، یاریگر او هستند. از جمله شخصیت‌های فرعی در این داستان می‌توان به سید موسی حقی، مرشد سید حمید اشاره کرد که در حقیقت با شخصیت او به کمک فلش‌بک‌هایی

که سید طی داستان به گذشته می‌زند، آشنا می‌شویم؛ یا نرگس، دختر فلج‌قادر که ورودش به داستان، نقطه عطفی برای شخصیت اصلی داستان محسوب می‌شود. البته شخصیت‌های فرعی لزوماً همیشه دوست و یار شخصیت مرکزی نیستند و در مواقعی حتی می‌توانند مخالف او نیز باشند؛ چنان‌که حاتم، پسر اعدامی آسا را که سید حمید در بدو ورود با جنازه او مواجه شد، هم می‌توان جزء شخصیت‌های فرعی به حساب آورد که شباهت عجیب او به سید حمید، چه از نظر ظاهر و چه مکاشفه‌ای که هر دو داشتند (رکنی، ۱۴۰۰: ۳۲)، تلنگری برای شخصیت اصلی داستان بود.

شخصیت‌ها از نظر کیفیت (ایستا و پویا)

شخصیت‌ها از نظر کیفیت نیز انواع مختلفی دارند که در این نوشتار به دو نوع رایج آن یعنی شخصیت «پویا و ایستا» که در رمان «پیامبر بی‌معجزه» به خوبی نشان داده شده می‌پردازیم.

به گفته «هنری جیمز»، یکی از چهره‌های مهم ادبیات واقع‌گرایانه در قرن نوزدهم، حادثه موجب دگرگون شدن شخصیت می‌شود (براهنی، ۱۳۶۱: ۴۵۳). در داستان به شخصیت‌هایی که به صورت مستمر دستخوش تغییر و تحول باشند و جنبه‌ای از شخصیت، عقاید، جهان‌بینی یا خصوصیت شخصیتی آنها دگرگون شود، «شخصیت پویا (متحول)» گفته می‌شود. حال این دگرگونی ممکن است در جهت سازندگی شخصیت‌ها اتفاق بیفتد و یا بالعکس در جهت ویرانگری آنها عمل کند (میرصادقی، ۱۳۹۴: ب: ۱۳۴) ولی معمولاً دگرگونی برای شخصیت اصلی یک داستان در جهت مثبت و سازنده اتفاق می‌افتد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که حادثه می‌تواند شخصیت اصلی را از آن حالتی که قرار دارد، خارج کرده، وضعیت پایدار و همیشگی او را بر هم بزند که این عامل برهم‌زننده ممکن است در قالب یک حادثه، یک موقعیت خاص و یا یک بحران درونی بروز کند. با توجه به این تعریف در رمان «پیامبر بی‌معجزه»، سید حمید و آسا و حتی شاید قادر، جزء شخصیت‌های پویا محسوب می‌شوند که این تحول در سید حمید و آسا، بیشتر مشهود است.

دسته دوم شخصیت‌ها به لحاظ کیفیت، «شخصیت‌های ایستا» نام دارند. شخصیت ایستا، شخصیتی است که برخلاف شخصیت پویا، طی داستان تغییری نمی‌کند و یا

تغییر اندکی می‌پذیرد. به عبارت دیگر در پایان داستان، همان است که در ابتدا بوده و حوادث بر او تأثیری ندارد؛ یا اگر هم داشته باشد، بسیار کم بوده و چشمگیر نیست (مستور، ۱۳۷۹: ۱۷). با وجود این شخصیت‌های ایستا اگر در جای مناسبی از داستان به کار گرفته شوند، می‌توانند به اهدافی بزرگ‌تر در داستان کمک کنند و حتی حس همدلی مخاطب نسبت به شخصیت اصلی را افزایش دهند. در این رمان، اکثر شخصیت‌ها، ایستا هستند که از آن جمله می‌توان به لعلیا، نوّه آسا، نرگس، همسر آسا و... اشاره کرد.

شخصیت‌ها از نظر میزان تحوّل‌پذیری (ساده و جامع)

همان‌طور که برای شخصیت‌ها به لحاظ نقش و کیفیت در داستان، انواع مختلفی قائل شده‌اند، از نظر میزان تحوّل‌پذیری‌شان نیز اقسامی دارند که در دو دسته «شخصیت‌های سطحی (ساده)» و «شخصیت‌های جامع» قرار می‌گیرند. تفاوت بنیادی این شخصیت‌ها، استفاده از وجوه شخصیتی متفاوت آنهاست.

شخصیت‌های سطحی، یکی دو خصلت بیشتر ندارند و شخصیت آنها را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد (پراین، ۱۳۶۹: ۸۴). این شخصیت‌ها تنها با یکی از وجوه‌های انسانی خود در داستان حضور می‌یابند؛ مثل شخصیتی که یا خودخواه است و یا ترسو است. به گفته فورستر، اشخاص ساده داستانی را در قرن هفدهم، «پرسناژهای فکاهی» یا همان شخصیت‌های فردی می‌نامیدند که گاهی به آنها نمونه نوعی (تیپ) نیز می‌گویند و به بیان ساده‌تر، این اشخاص در اشکال ناب خود، حول یک فکر یا کیفیت واحد ساخته می‌شوند. از مزایای اشخاص ساده داستانی، این است که هرگاه ظاهر می‌شوند، دیده عاطفی خواننده به راحتی آنها را تشخیص می‌دهد. این اشخاص چون هیچ‌گاه نیاز به معرفی مجدد و مراقبت در بسط و گسترششان نیست، برای نویسنده بسیار سودمند هستند. از دیگر مزیت‌های آنها نیز می‌توان به سهولت در به یاد آوردنشان برای خواننده در زمان‌های بعد اشاره نمود (فورستر، ۱۳۶۹: ۱۴۴-۱۴۸).

در رمان «پیامبر بی معجزه» اغلب شخصیت‌ها، سطحی هستند. زن آسا، زن قادر، سید موسی حقّی، نرگس و... همگی شخصیتی ساده دارند؛ بدین علّت که برای مخاطب وجه شخصیتشان آشناست و به راحتی بازشناخته می‌شوند. البته نوع خاصی از شخصیت‌های سطحی، شخصیت‌های قالبی نام دارند. این اشخاص کلیشه‌ای را آن‌قدر در داستان‌ها دیده

و با رفتارش خو گرفته‌ایم که به محض خواندن داستانی، فوراً آنها را به‌جا می‌آوریم. کلانتر متین وجدی، کارآگاه زیرک و جسور، زن‌بابای ظالم از این دسته شخصیت‌ها محسوب می‌شوند (پراین، ۱۳۶۹: ۸۸). در رمان «پیامبر بی‌معجزه»، سید موسی حقی را به عنوان استاد و مرشد سید حمید می‌توان از جمله شخصیت‌های قالبی این داستان به شمار آورد.

شخصیت‌های جامع برخلاف شخصیت‌های سطحی یا ساده، با همه ابعادشان زندگی می‌کنند؛ یعنی از جهات گوناگون با زندگی رودررو هستند. این شخصیت‌ها، پیچیده و چندبعدی هستند، به طوری که برای تحلیل کامل شخصیت آنها می‌توان یک مقاله مطلب نوشت (همان: ۸۴). محک و آزمون یک شخصیت جامع این است که خواننده را به شیوه‌ای متقاعدکننده با شگفتی روبه‌رو سازد. اگر هرگز چنین اتفاقی نیفتد، شخصیتی ساده‌نامیده می‌شود و اگر موجب شگفتی خواننده شود ولی او را متقاعد نکند، شخصیت ساده‌ای است که تظاهر به جامعیت دارد (فورستر، ۱۳۶۹: ۱۶۸).

با توجه به توضیحات، در این رمان سید حمید، آسا و قادر، شخصیت‌های جامع محسوب می‌شوند و در طول داستان، مخاطب را با شگفتی مواجه می‌سازند.

شیوه شخصیت‌پردازی در رمان «پیامبر بی‌معجزه»

شخصیت، شبه‌شخصی تقلیدشده از اجتماع است که بینش جهانی نویسنده به آن، فردیت و تشخیص بخشیده است (براهنی، ۱۳۶۱: ۴۴۳). در این راستا معمولاً نویسندگان برای شخصیت‌پردازی در داستان از سه شیوه بهره می‌گیرند:

- ارائه صریح شخصیت‌ها با یاری گرفتن از شرح و توضیح مستقیم.
 - ارائه شخصیت‌ها از طریق عمل آنها با اندکی شرح و تفسیر و یا بدون هیچ شرحی.
 - ارائه درون شخصیت، بدون هیچ تعبیر و تفسیری (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۱۲۵-۱۳۱).
- الف) در شیوه اول که «شیوه مستقیم» نامیده می‌شود، نویسنده با شرح و تحلیل رفتار، اعمال و افکار شخصیت‌ها، آدم‌های داستان را به مخاطب معرفی می‌کند. او برای این کار، گاهی خودش به توضیح اعمال و رفتار شخصیت‌ها می‌پردازد و گاه از زاویه‌دید یکی از شخصیت‌های داستان، خصوصیات و خصلت‌های سایر شخصیت‌ها را بررسی می‌کند (همان: ۱۲۵). به این معنا که نویسنده به طور صریح درباره شخصیت داستان نظر می‌دهد؛ مثلاً: «او ترسوست، جوانمرد است، باحیاست و...».

رکنی نیز در «پیامبر بی معجزه» از این روش کمک گرفته، ولی تنها در موارد معدودی از آن برای معرفی شخصیت‌هایش استفاده کرده است. برای نمونه برای معرفی شخصیت آسا که مردی اهل معامله است، می‌نویسد: «مدام کلهٔ تاس آسا را در ذهن می‌بیند. مردی که افسار زندگی‌اش را به‌دست گرفته. آسا طوری رفتار کرده بود که انگار چیزی در ذهن دارد و شکار خوبی گیرش آمده. مردانه حرف زدنش، سید را سوق می‌داد به اینکه آسا، اهل بده‌بستان است» (رکنی، ۱۴۰۰: ۱۸). یا در توصیف مشخصات ظاهری و حجب و حیای زن آسا این‌طور می‌نویسد: «زنی چشم‌درشت با دامن گل‌گلی، پیراهن مشکی تاکرده‌ای را چون طفلی خواب، با ملایمت کنار آسا می‌گذارد. حیای زن به دخترکان تازه بالغ می‌ماند» (همان: ۲۹-۳۰).

ب) در این شیوه دوم که شیوهٔ «غیر مستقیم» نامیده می‌شود، نویسنده با عمل داستانی، شخصیت را به مخاطب معرفی می‌کند؛ یعنی از طریق افکار، گفت‌وگوها و یا اعمال شخصیت، او شناخته می‌شود (پراین، ۱۳۶۹: ۸۱). در این روش به طور مستقیم به خصوصیات یا خصلت‌های شخصیت داستان اشاره نمی‌شود، بلکه به روش نمایشی، شخصیت را به خوانندهٔ داستان می‌شناساند. مثلاً هیچ‌گاه نمی‌گوید: فلان شخصیت داستان، فردی قاتل یا دروغگو و یا خودخواه است، بلکه با گفتار یا رفتاری که از آن شخصیت بروز می‌کند، برای مخاطب روشن می‌شود که با چه شخصیتی روبه‌رو است.

در رمان «پیامبر بی معجزه» در موارد بسیاری از این شیوه استفاده شده است. مثلاً در همان شروع داستان برای اینکه نشان داده شود افرادی که سید حمید به دستشان اسیر شده تا چه حد خطرناک هستند، از این روش در معرفی قادر استفاده شده است: «قادر از بستن دست‌های سید حمید که فارغ شد، دهانش را دم گوش او آورد و مردانه گفت: شب دست‌ها رو می‌بندیم به دو تا توپوتا، از دو طرف تخته‌غاز تیک‌آف می‌کنیم، یا از وسط نصف می‌شی یا جفتشون از بیخ کنده می‌شن» (رکنی، ۱۴۰۰: ۱). یا ترس سید حمید نیز به‌خوبی در رفتاری که از او نشان داده می‌شود، به خواننده انتقال می‌یابد: «صد بار آیت‌الکرسی را شروع کرده و هر بار به الحی القیوم که رسیده، رفته توی تعقیبات نماز عصر» (همان: ۶).

ج) در روش سوم، نویسنده با نمایش کشمکش‌های ذهنی و عواطف درونی شخصیت‌ها، آنها را به خواننده می‌شناساند؛ بدین معنا که عمل داستانی، درون شخصیت‌ها رخ می‌دهد و خواننده غیر مستقیم در جریان شعور آگاه و ناآگاه شخصیت‌های داستان قرار می‌گیرد. این روش عموماً در رمان‌های جریان سیال ذهن دیده می‌شود (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۱۳۱). جریان سیال ذهن فقط تلاشی برای انتقال افکار یک شخصیت نیست، بلکه خواننده به افکار شخصیت داستان، به همان صورتی که او در فکر آنهاست، گوش فرامی‌دهد. رکنی نیز در برخی موارد، آشفتگی‌های ذهنی سید حمید را به این صورت به خواننده انتقال می‌دهد: «تصویرها و فکرها می‌پیچند دور سید...» (رکنی، ۱۴۰۰: ۷).

در بند پنجم داستان، هنگامی که سید حمید به دستور قادر قرار است لاشهٔ گرگ را در برف خاک کند، ناگهان صورت خاک‌شده حاتم را می‌بیند که گرگ طی نبش قبر، بخشی از صورتش را خورده، صورتش را مجدّد به خاک می‌سپارد تا مادر حاتم که کنار سکو ایستاده، صورت را نبیند و با خود حدیث نفس می‌کند: «حمیدک، این مادره، خوش نداشته باش بچه‌اش رو اینطوری ببینه» (همان: ۶۲). در ادامه وقتی ماشین خود را در حیاط خانهٔ آسا می‌بیند که قرار است با آن مواد مخدر جابه‌جا کنند و سید به دستور قادر با فرغون دونه‌دونه بسته‌های مواد را به قادر که در زیرزمین است می‌دهد، با دیدن باندهای عقب ماشین به همراه مدّاح عاشورای پارسال دم می‌گیرد: «گفتم اگر سرت نبود پیکر تو هست/ مادر اگر که نیست ولی خواهر تو هست/ روی زمین به فاصله افتاده پیکرت/ حتماً به دست حرمله افتاده پیکرت/ صحبت به سوی نيزه کنم یا قتلگاه/ سویم کدام سوی کنم شاه بی‌سپاه» (همان: ۶۸). داستان چند بند ادامه می‌یابد، ولی ذهنش به مدّاح عاشوراست: «ترکیب عضوهای تو را بخش می‌کنند/ این اسب‌ها حسین مرا پخش می‌کنند» (همان: ۶۹). کمی بعد در ادامهٔ داستان، دوباره: «دور حسین رو گرفتن...» (همان: ۶۹).

با توجه به شیوه‌های ذکر شده، در رمان «پیامبر بی‌معجزه»، شخصیت‌پردازی به صورت تلفیقی از روش مستقیم، گفت‌وگو و روش غیر مستقیم است که عموماً از شیوهٔ غیر مستقیم به خصوصیات شخصیت‌ها پرداخته شده و قضاوت درباره شخصیت‌ها به خواننده سپرده می‌شود.

تحلیل شخصیت‌ها در رمان «پیامبر بی‌معجزه»

سید حمید

سید حمید نبوی، قهرمان اصلی داستان است. قهرمان داستان معمولاً همان شخصیت اصلی داستان است. شخصیتی که اصلی‌ترین قسمت‌های داستان یا در بعضی مواقع همه حوادث داستان را پیش می‌برد و در نهایت به هدف اصلی‌اش در داستان می‌رسد (کارد، ۱۳۸۶: ۱۱). او نمادی از پیامبر اکرم^(ص) است؛ ولی این شخصیت به هیچ‌وجه برگردان پیامبر^(ص) نیست و تنها ارجاعاتی خارج از متن به پیامبر و اهداف و رسالت او دارد که در دل ماجراها نشان داده می‌شود (رکنی، ۱۴۰۰: ۱۶۱).

او کسی است که در حوزه، اهل خودسازی است؛ برای دانستن قدر بینایی چشم، چشم‌بند به چشم خود و همسرش می‌زند (همان: ۷)؛ به دنبال شهودی معنوی (۱۳) و (۲۰) اهل ذکر یونسیه است (همان: ۱۳)؛ رساله سیروسلوک بحرالعلوم می‌خواند (همان: ۲۰)؛ بر نماز و تیره مداومت دارد (همان: ۱۴)؛ غیر از خدا به کسی التماس جز «التماس دعا» نگفته (همان: ۱۳ و ۱۸).

با توجه به لباسش که حتماً «کارهای است» (همان: ۱۳) توسط فردی به نام قادر ربوده می‌شود. با گرفتار شدن در دست اشراری چون آسا، «چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزد» (حافظ، ۱۳۷۶: ۲۹). گرفتار جدال روح و نفس می‌گردد. هر لحظه ایمان او در امتحانی جدید محک زده می‌شود و او در کشمکش ترس و ایمان دچار کلنجاری روحی می‌شود. او که از کسی التماس نکرده، مجبور می‌شود برای نجات جان خود به پای آسا بیفتد و این، هر لحظه او را عذاب می‌داد: «تو اگر زمان امام حسین (علیه‌السلام) بودی، به پای شمر می‌افتادی» (رکنی، ۱۴۰۰: ۵۷ و ۶۳). با ترس‌هایی که در زندگی سرکوبشان کرده، روبه‌رو می‌شود و عیار خودش را کشف می‌کند که در ادامه به قول نویسنده رمان، به یک نوع ترس آگاهی می‌رسد.

«آسا بغل چشم‌بند را می‌گیرد و پایین می‌کشد. سید محو چشمان

ورقلمبیده آسا را می‌بیند. آسا تیز به چشمانش نگاه می‌کند: پیامبر یادت

نداده مرد فقط به خدا التماس می‌کنه؟» (همان: ۱۴).

مدام خود را واری می‌کند که با این گرفتاری، توان کدام گناه خود را دارد پس

می‌دهد. شروع می‌کند به صف کردن گناهانش و ربط دادن آنها به این مشکل: «گناهانش را مرور می‌کند. عادت همیشه سیّد بوده که خودش را لایق عقوبت بداند؛ اما نه تقاصی چنین سنگین. پی بزرگ‌ترین گناهان، خاطراتش را می‌جورد. صفی طولانی از گناهان به نوبت چون مارهایی که با فلوت از صندوق خارج شوند، از صندوق خاطراتش بیرون می‌جهند؛ اوّل تصاویر زن‌های اینترنتی، بعد خمسی که عقب افتاده. غیبت‌ها و دروغ‌ها به نوبت از صندوق بیرون می‌آیند. یقین دارد این گناهان نقل و نبات همه است و خودش را دلداری می‌دهد که پای هر گناه توبه‌ای داشته» (رکنی، ۱۴۰۰: ۱۹).

همیشه به مکاشفه‌ای که قبلاً برایش اتفاق افتاده، دلخوش و مغرور است، ولی وقتی متوجه می‌شود همین مکاشفه برای یک قاچاقچی یعنی حاتم هم پیش آمده، تمام تصوّرات سیّد و توقّعاتش از خودش به هم می‌ریزد (همان: ۳۲).

روحانی داستان علی‌رغم نظر پدرش و اینکه فوتبالیست خوبی هم بوده، قید همه‌چیز را زده و سراغ طلبگی رفته. ولی وقتی در تنگنا می‌افتد، از اینکه طلبه شده، اظهار پشیمانی می‌کند و این نکته باورپذیری او را نزد مخاطب بیشتر می‌کند:

«واقعاً آرزو می‌کند کاش نرفته بود حوزه. کاش حرف پدرش را گوش کرده بود و مهندس شده بود. اگر آخوند نبود، قادر دست و پای او را هم مثل بقیه بسته بود و انداخته بودش کنار جاده و حتماً تا حالا کسی نجاتشان داده بود» (همان: ۱۴).

و یا برخلاف آنچه در بسیاری از آثار داستانی دیگر دیده‌ایم، روحانی داستان، یک مجسمه تقوا نیست، بلکه شخصیتی مثبت با وجه‌های منفی است که گاهی این وجوه در وجود او، خودش را نشان می‌دهد. او مثل خیلی از آدم‌ها که وقتی در گرفتاری می‌افتند، کارهای خوب خود را به صف می‌کنند و از خدا طلبکارند، اینگونه رفتار می‌کند؛ وقتی در زندان آسا اسیر می‌شود، خدا را بابت مشکلاتش مورد سؤال قرار می‌دهد:

«خوب شد نمی‌رفتم دزدی. روضه می‌رفتم این بلا سرم آمد. واقعاً حق آدمی که می‌رود روضه آن هم شب تاسوعا، آن هم توی یک روستای دورافتاده، این است. نه واقعاً این حق من است؟» (همان: ۱۰).

این سفر تبلیغی که سیری انفسی و آفاقی برای اوست، آنقدر برایش سخت گذشته است که: «تا ابد این روزها را فراموش نخواهد کرد؛ هر دقیقه‌اش ماهی بوده و سالی از سختی» (رکنی، ۱۴۰۰: ۹۹). در آغل گوسفندان آسا از سرما تا صبح می‌لرزد و نماز شب که هیچ، نماز صبحش نیز قضا می‌شود. بر جنازه حاتم که به نماز می‌ایستد، همه حواسش به دوستش داوود و همسرش لعیاست (همان: ۴۲). عمامه‌اش را بر سر آدم برفی دختر خردسال حاتم گذاشته (همان: ۷۲) و در شستن دختر قادر، بی‌خیال پاکی و نجسی لباس و عبا می‌شود. برای غذا دادن به سگ قادر مجبور می‌شود گوشه شیشه پنجره را بشکند و عبا را به عنوان محافظی برای دفع سرمای شیشه شکسته استفاده کند (همان: ۹۵). متوجه نکته تنبیهی پدرش می‌افتد که عبا و عمامه‌اش را خاک می‌کرد (همان: ۱۰۲) و در جواب احمد که می‌خواهد پسرانش طلبه بشوند، نیز می‌گوید: «عبا و عمامه که راحت گیر می‌آد؛ با صد تومن میشه خرید. چیزهای مهم‌تری هست که راحت گیر نمیداد... اگر تونستی توی حوزه استاد اخلاق و تزکیه پیدا کنی، برو» (همان: ۱۲۳). نام سگ قادر را «کلبو» می‌گذارد (همان: ۱۰۳) و در این راه، از لیسیدن لباس خود توسط سگ باکی ندارد و ناگزیر می‌شود با سگ در یک‌جا بخوابد و حتی او را سوار ماشین کند؛ ماشینی که بر پشت شیشه آن هنگام خرید نوشته شده است: «دیدی چه رسوا شد دلم؟!» (همان: ۶۴).

سید حمید ابتدا در زیست و تبلیغی سنتی است، ولی از یک جایی به بعد، تحول شخصیت او را به نظاره می‌نشینیم. آغاز این تحول از آنجاست که وقتی در اتافک اسارتی که قادر او را محبوس کرده، از شدت گرسنگی، کلوچه خشک‌شده‌ای را پیدا می‌کند و با دیدن مورچه روی آن به این فکر می‌کند که خدا حواسش به غذای مورچه‌ها هست، چطور می‌شود حواسش به او و نرگس نباشد و از این لحظه، شاهد تغییر و تحولی در او هستیم:

«یک‌باره می‌یابد که آدم قبل نیست. پشت پنجره می‌ایستد و از پس تار

عنکبوت، آسمان را تماشا می‌کند، سگ و درخت. باد می‌وزد و تک‌برگ

باقی‌مانده بر درخت را بازی می‌دهد. برگ به مقاومت دل بسته بر شاخه و

جدا نمی‌شود. درست لحظه‌ای که برگ جدا می‌شود و در هوا پیچ‌وتاب

می‌خورد، احساس می‌کند برگ را می‌فهمد و درخت را. حتی سگ بی‌زبان

را که به وفا نشسته زیر آن. نمی‌فهمد چه شده. فقط می‌داند دیگر خودش

نیست» (رکنی، ۱۴۰۰: ۱۰۰). حالا می‌فهمد باد هم از شدت ظهور هوهو می‌گوید (همان: ۱۰۴). خیره به ده‌ها ستاره می‌گوید: من رو ببخش... چه پلک‌ها بی یاد تو زدم! من رو به خاطر همه بی‌تو بودن ببخش! ... تو نوری ... من توأم... نیستم. نیستم (همان: ۱۰۵). برای اولین بار احساس می‌کند دوست دارد کسی را بپرستد. تا حالا به معنای پرستش فکر نکرده بود. می‌بیند عبادت با پرستش فرق دارد (همان: ۱۰۶).

و سرانجام زمانی که در سرمای بیابان با مرگ فاصله‌چندانی ندارند و مضطر شده، آن تحول و شاید معجزه (درک حضور امام عصر -عجل‌الله-) رقم می‌خورد:

«به زحمت و از سر درماندگی ناله‌ای در گلو می‌پیچد. ناله آن‌قدر ضعیف است که به گوش‌های خودش هم نمی‌رسد: اباصالح المهدی ادرکنی! پایین جاده، هاله‌کسی را می‌بیند که عبا و عمامه دارد و ایستاده به تماشا. شک می‌کند که سید موسی باشد. چندی‌بار چشم‌مچاله می‌کند. دلش نور می‌خواهد تا چهره را ببیند، که نمی‌بیند. -پاشو سید حمید نبوی! مرد دست دراز می‌کند. فاصله زیاد است. حمید می‌داند دستش آن‌قدر دراز نمی‌شود که دست مرد را بگیرد» (همان: ۱۱۲).

در آخر داستان نیز وقتی به درخواست احمد که نذر روضه داشت، صدای روضه‌او در سلطان‌آباد می‌پیچد، بوی عطر امام عصر را مجدداً احساس و شهود واقعی را درک می‌کند. همه این ویژگی‌ها باعث می‌شود که مخاطب قدم به قدم در دنیای داستان با سید همراه شود. نه یک لحظه از او عقب بماند و نه او از مخاطب جلو بزند و اینها نشان‌دهنده هنر نویسنده در شخصیت‌پردازی است که شخصیتی باورپذیر، ملموس و به دور از کلیشه‌های مرسوم را به مخاطب ارائه می‌دهد. در این رمان شخصیت سید حمید، شخصیتی کاملاً پویاست و آنچه در ابتدای داستان از او می‌بینیم، با شخصیت پایانی، تفاوت زیادی دارد.

قادر

نخستین شخصیتی که در همان آغاز داستان به شیوه غیر مستقیم یعنی از طریق گفتار و اعمالش به مخاطب معرفی می‌شود (سلیمانی، ۱۳۹۱: ۸۵)، «قادر» است که از او

شخصیتی منفی و فوق‌العاده خشن نمایش داده می‌شود که پیش از این در قسمت شیوه‌های شخصیت ذکر شد. در جایی از داستان، قادر قصد خالی کردن باک بیست لیتری بنزین روی راننده کامیونی را که به اسارت گرفته‌اند دارد (رکنی، ۱۴۰۰: ۱۰)، ولی در ادامه و در قسمت‌های مختلف داستان شاهد عطوفتی نهفته و گاه آشکار از او هستیم که این عطوفت چه نسبت به سید و چه نسبت به برادرش آسا و یا دختر حاتم (همان: ۷۵) و همسر و دختر خودش مشهود است:

«گوش‌ها رو باز کن بین چی می‌گم. زندگیت دست این مرده. هر کاری کردی همین حالا کردی... التماسش نکنی کارت تمومه آ، قسم بده به جان مادرش! سید از دل سوزندان قادر تعجب می‌کند» (همان: ۱۲).

در مسیری که سید حمید را به سمت کلبه می‌برد، طوری از خدا حرف می‌زند که سید در این سیر انفسی، یاد این نکته تنبیهی می‌افتد که هر کسی رب خودش را دارد: «حتی خلافت‌ترین آدم هم نمی‌تواند دست از خالق بردارد» (همان: ۷۵).

قادر هرچند بارها بیان می‌کند که کاری به خدا ندارد، باز به دنبال رحمت خدا می‌گردد. آنجا که از سید، شفای دخترش را طلب می‌کند و قسم می‌خورد به شکرانه شفای نرگس، خلاف را هم کنار خواهد گذاشت، لایه‌ای دیگر از شخصیتش بروز می‌کند: «به الله، به احد و به واحد قسم. شفای دخترم رو بگیری، دست از همه چیز می‌شورم. جبران مافات می‌کنم. چشمت رو روشن می‌کنم. اصلاً به فرمانت، خیرات مردم می‌کنم» (همان: ۸۲).

بنابراین با توجه به این موارد می‌توان ادعا کرد که قادر شخصیتی پویا دارد. همچنین به خاطر چندلایه‌ای بودن شخصیت، او به‌نوعی می‌تواند یکی از شخصیت‌های خاکستری این داستان باشد.

آسا

آسا، یکی دیگر از شخصیت‌های اصلی رمان است که در همان ابتدای داستان، داغ‌دار پسرش حاتم می‌شود. او نیز همانند قادر با شخصیتی منفی وارد داستان شده و به مخاطب معرفی می‌شود:

«مردی تنومند با سری تاس بیرون می‌آید... با صدای خش‌دار (مانند صدای اگزوز تراکتور: رکنی، ۱۴۰۰: ۳۳) می‌گوید: نره‌خر مگه نگفتم آدم نیار ششصدوبیست؟» (همان: ۱۱).

در ادامه و در موقعیت‌های مختلف، وجوه شخصیتی خاصی از آسا می‌بینیم که مانع از آن می‌شود تا او را شخصیتی صددرصد منفی بنامیم. از عشق و باوری که به فرزندش حاتم دارد و همچنین عشق و علاقه شدیدش به همسر، تا جایی که در این مورد خود را با پیامبر^(ص) مقایسه می‌کند:

«راسته که می‌گن پیامبر خیلی زن‌هاش رو دوست داشته؟... بعد نگاهی مهربانانه به زنش می‌کند: این باید همه‌جا با من باشه. هرچی بخواد همونه. قادر می‌دونه روی حرفش حرف نمی‌زنم. بگه بمیرم، می‌میرم. سی ساله خاطر خواهمش. اینم از معرفت کم نداشته. هر جا گفتم آمده» (همان: ۵۱).

این عطوفت و صمیمیت او نسبت به خانواده را در کمتر داستانی از یک شخصیت منفی سراغ داریم که می‌تواند از نقاط جالب این رمان در شخصیت‌پردازی شخصیت‌ها باشد. در مدت زمانی که سید حمید در اسارت، آساست، سؤالاتی از او می‌پرسد که نویسنده با زیرکی، تمام پرسش‌های ذهنی مخاطبان امروزی را از این طریق مطرح می‌کند. مثلاً آنجا که از سید درباره معراج می‌پرسد:

«حالا تو پیامبر، لباسشم که داری، بگو از اون بالا چه خبر؟- ما که هنوز نرفتیم اون بالا. فقط شنیدیم.- پس تو هم مثل ما مصرف‌کننده نیستی. قاچاق می‌کنی؛ ما جنس؛ تو حرف. هر کدوم مشتری خودمون رو داریم. سید وامی‌رود» (همان: ۵۳-۵۴).

در پایان این رمان وقتی که سید حمید به قسمی که خورده (قسم به رسول‌الله خورده بود که از آشنایی با آسا و ششصدوبیست با کسی حرف نزند) (همان: ۷۱)، پایبند می‌ماند و وقتی آسا را در پاسگاه با چهار قاچاقچی می‌بیند، آشنایی با او را رو نمی‌کند (همان: ۱۴۵). همین اتفاق، تحوّل و انقلابی را در آسا رقم می‌زند؛ تا جایی که او لباس روحانیت سید حمید را پس می‌دهد و در مجلس روضه احمد در سلطان‌آباد شرکت می‌کند. هرچند قبلاً قادر تأکید کرده بود که آسا، میانه خوبی با دختر ندارد، مراقبت از

نرگس، دختر فلج قادر را نیز بر عهده می‌گیرد (رکنی، ۱۴۰۰: ۱۶۴). با توجه به این شواهد، آسا را در این رمان باید از جمله شخصیت‌های پویا نامید. شخصیت‌های زن داستان (لعیا، زن آسا، زن قادر، نرگس)

در رمان «پیامبر بی‌معجزه»، شخصیت‌پردازی شخصیت زن، بسیار متبحرانه صورت گرفته است. سه زن در این داستان حضور دارند که هر کدام در جایگاه متفاوتی نسبت به دیگری هستند؛ اما وجه مشترک همه آنها، لطافت و تأثیرگذاری است که به‌خوبی روی مردهایشان دارند. هر سه زن و همچنین نرگس، دختر بچه هشت نه ساله، شخصیتی فرعی و ایستا را در این داستان بر عهده دارند. با توجه به میزان نقششان، «لعیا» و «نرگس»، نام دارند، ولی زن قادر و زن آسا، نام و اسمی ندارند.

یکی از این زن‌ها، همسر آساست که در این داستان، شخصیتی فرعی و سطحی داشته، نقش ناجی سید حمید را ایفا می‌کند. لطافت و زنانگی‌اش هنگامی که مطیع امر شوهر است و به او در کشیدن وافور! کمک می‌کند، اینگونه به مخاطب معرفی می‌شود: «چشم‌ها بی‌هیچ آرایشی، جذابند و گیرا... زیبایی زن به دختران هندی می‌ماند؛ ابروها مینیاتوری، کشیده، لب‌ها درشت و قلوهای، رفتار پر لطافت. با تمام مهربانی، دود دهان شوهر می‌دهد» (همان: ۵۴).

همچنین در جایی که سید حمید در سرمای بیرون مانده، ساندویچی دست‌ساز برای او می‌آورد و می‌گوید: «به روح حاتم قسم، من راضی نیستم» (همان: ۶۵). سید حمید، هیچ جذابیتی در آسا نمی‌بیند که زنی، چنین شیفته‌اش باشد. با خود می‌گوید: «لابد از ناچاری بوده یا زور که زن آسا شده» (همان: ۵۴).

شخصیت بعدی، زن قادر است که برخلاف قادر، فرد معتقدی است. او قبلاً شاهد شفای پسر همسایه‌شان توسط سیدی بوده و اکنون کلید سلامتی دختر فلجشان را در دستان سید که به گفته او چیزی کم از نور پیامبری ندارد، می‌بیند:

«زن، کلام خشم‌آلود قادر را به زیرکی پاره می‌کند و می‌گوید: صدا البته که شفا حقّه، کور آ دو چشم بشم اگه دروغ گفته باشم. آقا سید هم که کم از پیامبرها نداره از نور جبین» (همان: ۸۰).

آن لطافت و زنانگی که به آن اشاره شد، در اعمال و گفتار زن قادر نیز در داستان

به‌خوبی به چشم می‌خورد:

«زن عاقلی می‌کند. شاید هم نمی‌خواهد تنها امید خوب شدن دخترش
بیفتد روی زمین و در خون بغلتد. خم می‌شود دست قادر را می‌بوسد. نه
یک بار، بلکه رگبار. کلت را جدا می‌کند: حالا بیا بریم، درست می‌شه»
(رکنی، ۱۴۰۰: ۸۴).

سومین شخصیت زن که در داستان، حضور بیشتری دارد و از همان ابتدا از طریق
ذهن سید حمید با مخاطب همراه است و در پایان داستان نیز به سید ملحق می‌شود،
لعیا همسر اوست. لعیا، زنی سرشار از لطافت و زنانگی است که این خصلت را می‌توان
در لحظه دیدار او و سید، بعد از نجات سید به وضوح لمس کرد:

«خدایا شکر. همه می‌گفتن سر به نیست کردن؛ ولی من دلم قرص بود.
می‌دیدم که زنده‌ای. می‌دیدم که دوباره کنارتم. لعیا جلوتر می‌آید. دست
در موهای کوتاه حمید می‌برد، به دلسوزی می‌گوید: الهی بمیرم چقدر
داغون شدی. عبا و عمامه‌ت کو؟ بعد کلماتش، آینه‌ای می‌شود که حمید
خودش را در آنها می‌بیند. توی این مدت حمید خودش را ندیده؛ یعنی
آینه‌ای نداشته ببیند. لعیا برای همه‌چیز دل می‌سوزاند. برای ریش آشفته،
زیر چشمان گودافتاده و لب‌های ترک‌خورده. حمید خوب که در صورت
لعیا ریز می‌شود، بیشتر از هر چیزی، ردّ اشک را انتهای دو چشم می‌بیند.
یک‌باره لعیا، حمید را در آغوش می‌گیرد. سرش را روی سینه حمید
می‌گذارد و بلندبلند گریه می‌کند» (همان: ۱۳۲-۱۳۳).

لعیا صدای خوبی دارد و سید حمید علاقه دارد تا همسرش برایش آواز بخواند که این
خواندن در جمع خودمانی دوفره‌شان به لحاظ عاطفی، تأثیرگذار و آرامش‌بخش است:
«لعیا به تمام معنا برایش زن بود و تمام زن بودن لعیا در لطافتش بود. در طنین صدای
زیبایش. حمید بارها گفته بود از زیبایی صدا، کمی از هیچ خواننده درجه اولی نداری. خوب
می‌دانست حمید چه شعرهایی را دوست دارد. لطافت صدایش را آمیخته به چهچه می‌کرد.
چشم می‌بست. حس می‌گرفت و می‌خواند و حمید لبریز از لذت شنیدن می‌شد. کنسرت
که تمام می‌شد، حمید دلش می‌کشید که لعیا دکلمه کند. شیفته دکلمه بود. دکلمه‌ای که
از حنجره‌ای نازک و لطیف برخاسته باشد. حمید باور داشت با صدای لعیاست که معنا از

شعر جدا می‌شود و در قلبش خانه می‌کند. سر همین احساس بارها فکر کرده بود صدای جبرئیل باید زنانه باشد» (رکنی، ۱۴۰۰: ۱۱۰-۱۱۱).

و همچنین تصویر زیبا و دل‌چسبی از زندگی زناشویی آنان به نمایش گذاشته شده است. در مجموع باید گفت که در این رمان، شخصیت‌های زن به زیباترین شکل و به دور از کلیشه‌های معمول ساخته و پرداخته شده‌اند.

همچنین نرگس، دختر هشت نه ساله و فلجِ قادر است که قادر و همسرش، او را در کلبه به امید شفا گرفتن از سید حمید تنها گذاشته‌اند. او فلج است و به‌سختی قدرت تکلم دارد (همان: ۸۸). سید حمید وقتی از بوی متعفن او متوجه می‌شود خودش را کثیف کرده است، بی‌خیال پاکی و نجس می‌شود و با عق‌زدن‌های بسیار ناگزیر می‌شود او را بشوید (همان: ۹۷). گریه‌هایش را آرام می‌کند. نان‌های خشک را با کمی آب نرم می‌کند و در دهانش می‌گذارد (همان: ۹۵). هنگام خارج شدن از کلبه، او را کول کرده، در بیابانی بسیار سرد، او را چون دختر خود بغل می‌کند (همان: ۱۰۲). هنگام ملاقات با امام زمان نیز سید این جمله را از امام می‌شنود: «می‌خواستی نرگس را شفا بدی؛ نرگس تو رو شفا داد» (همان: ۱۱۲).

سید موسی حقی

سید موسی حقی، مرشد و استاد اخلاق سید حمید است که از جمله شخصیت‌های فرعی داستان محسوب می‌شود؛ ولی به سبب شخصیت‌پردازی خوبی که روی آن صورت گرفته، شخصیت تأثیرگذاری در این رمان است. او در داستان، حضور مستقیم ندارد و شخصیت او از طریق افکار سید حمید به مخاطب نشان داده می‌شود. سید موسی را می‌توان شخصیت نوعی یا تیپ به شمار آورد که نمونه آن را در بسیاری از داستان‌های مذهبی دیده‌ایم و با او آشنا هستیم. این شخصیت از همان ابتدای داستان از طریق ذهن سید حمید، حاضر شده و به خواننده معرفی می‌شود:

«سید موسی توی حوزه درس خوانده بود و به قول خودش، تمام جوانی‌اش را

دنبال اهل دل چرخیده بود. کم هم عالم و عارف ندیده بود... (همان: ۳۰).

رکنی در قالب نقل‌قول‌هایی که حمید از سید موسی در جای‌جای داستان و در تنگناها و موقعیت‌های حساس می‌آورد، در پی معنابخشی است و بسیار رندانه تلنگرهایی به مخاطب می‌زند و او را برای لحظه‌ای و شاید بیشتر به فکر وامی‌دارد. البته

با توجه به اینکه رکنی خودش نیز تحصیلات حوزوی دارد و با این فضا آشناست، این تلنگرها در جاهایی از داستان به قشر طلبه مربوط می‌شود:

«می‌دانی معنای منبر چیست؟ چرا پله دارد؟ حمید فکر کرده بود لابد برای اینکه وقتی جمعیت زیاد شد، بالاتر بنشینی که بهتر بر مجلس مسلط باشی و این را استاد فنّ خطابه یادش داده بود. حمید به انگشتر سرخ سید موسی نگاهی انداخته و منتظر مانده بود سید حرفی بزند. سید موسی گفته بود: پله‌ها رو به مردم هستند و واعظ بالا می‌نشیند، یعنی من از این پله‌ها بالا رفته‌ام، آنجا خبری بوده و حالا برگشته‌ام پایین تا خبر رو به شما برسانم. بعد سید موسی گفته بود درست مثل پیامبر که از معراج برگشت. پیامبر می‌توانست همان‌جا بماند. جایی که جبرئیل هم نتوانست برود؛ اما برگشت، برگشت که به همه بگوید شما هم می‌توانید به آنجا بیایید» (رکنی، ۱۴۰۰: ۵۲-۵۳).

هرچند شخصیت سید موسی حقی، شخصیتی فرعی و ایستاست، آنچنان پرداخته شده و دیالوگ‌هایش با سید حمید، قوی و حساب شده است که باعث می‌شود شخصیتش در این داستان و تأثیراتش برای مخاطب، بسیار پررنگ جلوه کند و برخلاف شخصیت‌های سراسر سفید داستان‌ها که معمولاً برای خواننده خسته‌کننده هستند، سید موسی، شخصیتی جذاب و دوست‌داشتنی باشد.

نتیجه‌گیری

رمان «پیامبر بی‌معجزه» نوشته محمدعلی رکنی، از جمله داستان‌های سلوکی است که در آن شخصیت اصلی در طول داستان با طی طریق و مکاشفه‌ای که برایش رخ می‌دهد، به دریافتی تازه دست می‌یابد. این رمان در قالب رمانی امروزی بروز می‌کند. تمام رخدادها، شخصیت‌ها، دیالوگ‌ها، دغدغه‌ها و حتی درون شخصیت نیز امروزی است؛ طلبه‌ای از نسل سادات که لباس پیغمبر پوشیده و آدمی است که در دوران ما زندگی می‌کند. رکنی در این رمان با انتخاب یک سید که از نسل پیغمبر است و با لباس پیامبری که بر قامت او می‌پوشاند، در همان ابتدا با انتخاب این شخصیت به دنبال بازی با معناست و این رمان را باید در آن دسته از رمان‌های معناگرا و تأثیرگذار قرار داد که پس از خواندنش تا مدت‌ها، ذهن مخاطب درگیر آن خواهد بود. برای مثال در این

رمان، در جریان پیشنهاد فرود شتر برای تعیین جایابی ساخت مسجد سلطان آباد، ارجاعاتی به صورت غیر مستقیم به پیامبر دیده می‌شود. آنچه مخاطب از پیامبر^(ص) درمی‌یابد، تلاشی از طرف خود اوست؛ مخاطب اهل تعمق بنا بر اطلاعات و انس و الفتی که با تاریخ و سرگذشت و ویژگی‌ها و معارف پیامبر دارد، با تطبیق آن، پیام داستان را کشف می‌کند و این سرگذشت امروزی، آشنایی‌های قبلی او را زنده می‌کند.

طبق بررسی‌ها مشخص شد که این رمان، یک رمان شخصیت است و جایی را در داستان، خالی از سید حمید نمی‌بینیم. در تمام رمان، صدای ذهن سید حمید به گوش مخاطب می‌رسد. در پایان نیز تحول شخصیت‌های اصلی را به تماشا می‌نشینیم. در این داستان، جزئیات جغرافیایی مکانی اهمیتی ندارند و موقعیت ششصد و بیست، نامعلوم است. سرما، برف و بیابان نیز زمینه تحول شخصیت اصلی است.

در این رمان، حدود بیست شخصیت حضور دارند که سه تن از آنان، زن و دو تن، کودک خردسال و بقیه مرد هستند. از میان شخصیت‌ها، چند نفر از طریق ذهن سید حمید به مخاطب معرفی می‌شوند که عبارتند از: سید موسی حقی، پدر سید حمید، داوود و جواد هم‌جره‌ای سید. بقیه شخصیت‌ها به جز حاتم، پسر اعدامی آسا، همگی از طریق رفتار و گفتارشان به خواننده شناسانده می‌شوند و پس از ایفای نقش، کنار زده می‌شوند. البته سرنوشت دو تن از شخصیت‌ها یعنی قادر و همسرش به مرگ منتهی می‌شود. همچنین شخصیت‌های اصلی داستان، سفید مطلق و یا سیاه مطلق نیستند؛ بلکه در موقعیت‌های خاص، وجوه مختلف شخصیتی خود را بروز می‌دهند که این عامل باعث می‌شود که آنها را شخصیت‌هایی خاکستری بدانیم.

بنا بر سنت رایج سال‌های اخیر، در مجموع رمان‌های زیادی به نگارش درآمده که شخصیت اصلی آنها، یک روحانی است؛ ولی در هیچ‌کدام از این رمان‌ها به خوبی «پیامبر بی‌معجزه»، شخصیت‌ها پرداخته نشده‌اند. رکنی با توجه به اینکه خود نیز یک طلبه است، به ظرافت‌ها و دغدغه‌های این قشر توجه داشته و شخصیت‌ها را به گونه‌ای ارائه کرده که باورپذیر و معقول بوده، به لحاظ روحی در بسیاری از موارد به حالات روحی مخاطب نزدیک می‌شوند. او در قالب شخصیت‌ها، گفت‌وگویی با حوزه و قشر طلبه می‌کند و با خیره شدن بر سید حمید که ثمره حوزه است، سردرگمی‌ها و خروج از مسیر حوزه را در جاهایی متذکر می‌شود؛ اینکه طلبه‌ها با پوشیدن لباس پیغمبر

می‌خواستند پیامبر زمان خود شوند، ولی به لحاظ شهودی هنوز آن معنویت خاص را درک نکرده‌اند و گاه شبیه یک اپراتور، تنها حرف دیگران را منتقل می‌کنند و به قول آسا، قاچاقچی حرف هستند.

این رمان، رمان چندلایه است که غیر از سیر و سلوک شخصیت اصلی، به مسائلی همچون خانواده و تربیت نیز پرداخته است.

جدول ۱- شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان «پیامبر بی‌معجزه»

شیوه شخصیت‌پردازی		انواع شخصیت						شخصیت‌ها	
غیر مستقیم	مستقیم	میزان تحول		کیفیت		نقش			
		۱ ۲	۳ ۴	۵ ۶	۷ ۸	۹ ۱۰	۱۱ ۱۲		
ترسو، مغرور، متوقع، عاشق همسر	سید، روحانی، نحیف	*		*				*	سید حمید
دل‌رحم، مطیع برادر، غیرتی، عاشق همسر	بینی باریک، چشم ریز و مشکی، صورت بی‌مو و کله کوچک	*		*				*	قادر
مستبد، دمدمی مزاج، عاشق همسر	تنومند، سرتاس، سبیل دسته، موتوری، اهل معامله	*		*				*	آسا
باحساس، زنی کامل	خوش‌صدا، لطیف		*		*			*	لعیا
	فلج، هشت‌نه‌ساله، لاغر استخوانی، پوست تیره		*		*	*			نرگس
باحیا، همسری مطیع، مادری	چشم‌ها درشت و سبز، لب درشت و		*		*	*			زن آسا

دلسوز	قلوه‌ای، ابرو مینیاتوری، باحیا						
معتقد، ساده و مطیع همسر	—		*		*	*	زن قادر
استاد عرفان و اهل شهود	سید، روحانی		*		*	*	سید موسی حقّی
	ریش بلند		*		*	*	حاتم
خیالباف، بددهن	موهای وز		*		*	*	دختر حاتم
مهربان و مرموز	—		*		*	*	پدر سید حمید
ساده و زودباور	لاغر و نحیف		*		*	*	داوود
پیگیر، کنجکاو، ساده، معتقد	شصت‌ساله، مو و ریش سفید، ابرو پرپشت		*		*	*	احمد
مهمان‌نواز			*		*	*	رحیمی

منابع

- اخوت، احمد (۱۳۷۱) دستور زبان داستان، اصفهان، فردا.
- ارسطو (۱۳۷۷) هنر شاعری، ترجمه فتح‌الله مجتبیایی، تهران، اندیشه.
- بارونیان، حسن (۱۳۸۷) شخصیت‌پردازی در داستان‌های کوتاه دفاع مقدس، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر اندیشه‌های دفاع مقدس.
- براهنی، رضا (۱۳۶۱) قصه‌نویسی، چاپ دوم، تهران، نو.
- پراین، لارنس (۱۳۶۹) تأملی دیگر در باب داستان، ترجمه محسن سلیمانی، تهران، سوره مهر.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۶) دیوان خواجه حافظ شیرازی، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ نهم، تهران، جاویدان.
- خواجه‌پور، فریده و ذوالفقار علامی (۱۳۹۲) «شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان نخل‌ها و آدم‌ها»، فنون ادبی، سال پنجم، شماره ۲، صص ۱۰۹-۱۲۲.
- دقیقین، شیرین‌دخت (۱۳۷۱) منشأ شخصیت در ادبیات داستانی، تهران، مؤلف.
- رکنی، محمدعلی (۱۴۰۰) پیامبر بی‌معجزه، چاپ دوم، تهران، صاد.
- سلیمانی، محسن (۱۳۹۱) تأملی دیگر در باب داستان، تهران، سوره مهر.
- سی‌کلارک، آرتور و دیگران (۱۳۷۸) هزار توی داستان، ترجمه نسرين مهاجرانی، تهران، چشمه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶) انواع ادبی، ویراست چهارم، تهران، میترا.
- عبداللهیان، حمید (۱۳۸۱) «داستان و شخصیت‌پردازی در داستان»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۶۳، تابستان و پاییز، صص ۴۰۹-۴۲۵.
- فرهنگی، سهیلا و طاهره آقایی نواسطلی (۱۳۹۲) «شخصیت‌پردازی در رمان دشت‌های سوزان»، فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی، سال دوم، شماره ۱، صص ۸۲-۹۶.
- فورستر، ادوارد مورگان (۱۳۶۹) جنبه‌های رمان، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ ششم، نگاه.
- کارد، اورسون اسکات (۱۳۸۶) شخصیت‌پردازی و زاویه‌دید در داستان، ترجمه پریسا خسرو سامانی، چاپ اول، اهواز، رشن.
- کرس، نانسی (بی‌تا) شخصیت‌پردازی پویا، ترجمه حسن هاشمی میناباد. تهران، سوره مهر.
- کوندرا، میلان (۱۳۹۳) هنر رمان، ترجمه پرویز همایون‌پور، چاپ دوازدهم، تهران، قطره.
- گرچی، مصطفی و یوسف‌رضا حامدی (۱۳۸۹) «بررسی و تحلیل رمان بیوتن با تأکید بر عنصر شخصیت‌پردازی»، فصلنامه تخصصی پیک نور زبان و ادبیات فارسی، سال اول، شماره ۱، تابستان، صص ۱۶۱-۱۸۳.
- مستور، مصطفی (۱۳۷۹) مبانی داستان کوتاه، تهران، مرکز.

مسعودی‌فر، جلیل (۱۳۹۳) «شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان یک عاشقانه آرام»، فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی، سال دوم، شماره ۳، صص ۱۰۹-۱۲۸.
میرصادقی، جمال (۱۳۹۴ الف) ادبیات داستانی، چاپ هفتم، تهران، سخن.
----- (۱۳۹۴ ب)، عناصر داستان، چاپ نهم، تهران، سخن.
یونسی، ابراهیم (۱۳۶۹) هنر داستان‌نویسی، چاپ پنجم، تهران، نگاه.

